

چند ماه متولد میشود و گفته اند اگر شدت حمل قاه است و اقل شش فرمودند رفته به پدر خود بگو که تا شش ماه
 در دنیا زنده گمانی کنی من کلاه فقور بر سر نهاده باشم و دم از محبت حقیقی امیر بر حق و امام مطلق بزنم
 باشم بفرست الله تعالی که در مدینه چهار ماه مرغ روح از نفس قالب آن متعصب پرواز کرده باشد
 که برایش معین بود رفت بعد از استماع خبر فوت او متأسف و سائل گشته بر آنکه اشک سازد
 حق بین روان گردید و در اثنا این فرمودند این نه طریق فقر و درویشی است که از من ظهور آید
 بایستی که در حق می دعا می کردم که یکی از مجربان آنرا معصومین باشد اما آنچه مقدر شده
 و این بیت بر زبان خارق عادت بیان رانند **بیت** در این طوطی صفتم
 آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم **مثنوی** سر در صباغ القلوب مسطور است که روزی امیر
 المومنین کرم الله وجهه نزدیک به درخت انار خکی نشسته بود جمعی از مشایخ آن درخت حاضر
 بودند فرمود امر و زبانش آیتی بنمایم همچو مایه موسی بر بنی اسرائیل حاضر مجلس دو کس این گفتند
 یا امیر المومنین فرمود برین درخت بنگریه چون دیدند آن درخت فرخنده بخت در آنجا از آمدن
 شده چنان باور گردید که هیچ آفریده شلش ندیده بود پس فرمودان ای برادر دشمنان
 یکدیگر بر خاسته لبم الله گفته انا باز کنید بفرموده قیام نمودند بعضی از ایشان دست دراز کرد
 انار میچیدند و بعضی هر چند دست میکردند شاخ بالا گرفت گفتند یا امیر المومنین چرا
 بعضی بزرگ گفت کسانیکه مجربان از دست ایشان میرسد و آنرا که دشمنان اند میرسد و در
 قیامت نیز چنان خواهد بود و دشمنان ما در پیشت بر سرهای مرصع نخبه زده نشسته باشند چون
 میوه خواهند درخت سر فرو و آرزو ایشان میوه بگیرند کما قال الله تعالی وَذَلَّلْتَ قَطْرَهَا
 تَذَلُّ لَهَا وَدُشْمَانُ وَرَدَّوْنِجَ بَابِ شَيْءٍ كَرِهْتَ أَنْ يَبْذُرُوا عَلَيْهَا مِنَ الْمَاءِ وَأَوْثَارُهَا

الله ايشان در جواب گویند ان الله حرمها على الكافرين لعني بدستك الله تعالى لغت
 بهشت را بر کفار حرام گردانیده **منقبت** هم در مصابیح القلوب مطبوع است که روزی امام
 حسن رضوان الله علیه از امیر المؤمنین کرم الله وجهه انار طلب نمود در وقتی که آنحضرت در مسجد
 نشسته بود دست بسوی ستون مسجد دراز کرد شاخه سبز از ستون ظاهر شد چهار انار از جیب
 بامام رضوان الله علیه داده فرمود پیش پا در خود بر حاضران عرض نمودند که یا امیر المؤمنین این انار از
 جیب است فرمودند از بهشت و من نسیم نفیم و حجیم **منقبت** هم در مصابیح القلوب از
 پیر بن عبد الرحمن منقول است که روزی در کوفه بخدمت امیر المؤمنین کرم الله وجهه رفتم رو بمن
 فرمودات بابل ارسال و عیال است که در مدینه اند کفتم علی فرمود بعد از او ای نماز عشاء بر بام سرای من
 بیا چون رفتم فرمود چشم بر هم نه نهادم فرمود بکشای چون کشودم خود را در خدمت امیر بر بام سر
 خود دیدم فرمود پیش پا در خود رفته عهد تازه کن من زنت ایشسان را دیده بخدمت امیر باز آمدم فرمود
 چشم بر هم نه نهادم فرمود بکشای چون کشودم خود را بر بام سرای امیر المؤمنین در کوفه یافته گفتم ای
 مردم دعوی میکنند که زن ساحره در یک شب از عراق عرب بیهند میرود اما او با وجود کفر بر آن قیاد
 باشد ما با ایمان چرا قادر نباشیم و بدانکه نزد آصف برخیا یک علم بود از کتاب خدا می بخشد
 که از شهر سیبایکماه راه بود در طرفه العین شیش سلیمان آورد و منکر و قضی خیر المرسلینم را علم بر جهان
 قادر باشم بر آنچه بخواهم **منقبت** هم در مصابیح القلوب از امام سلمه رضی الله عنه ماریست که
 گفت روزی شب نواز شرکان عرب آمده گفتند یا محمد نود دعوی میکنی که من از ابراهیم و موسی
 فاضلترم و حال آنکه ابراهیم ذلیل الله بود و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و تو نیستی آن شرور گفت
 علیه آله که منم فرمود که ابراهیم ذلیل الله بود من جیب القدام و جیب بتر است از ذلیل و اگر

بطور سنی با حق سبحانه و تعالی که در من در لیده المعراج بر عرش اعظم با حق تعالی سخن کردم و در آن
 سخن از امر ارتداد و طریقت و حقیقت اموحتم پس ستمهای مبارک بر من زده زبان معجزه
 فرمود یا علی در باب امیر المؤمنین فی الفور حاضر گردید الشوری پشاست تمام و سرور کلام
 پشایش بوسه داده پرسید کجا بودی یا اخی گفت در فلان نخلستان فرمود پسر من مرا پوشیده با
 این سه نفر کور یوسف بن کعب برود عاکن تا یرکت دعایتو سخن سنجانه او را زنده کرد اندام
 پسر من سید اسلم بن پوشیده بان سه نفر پرون رفت ام سلمه کوید من تیر با جازت انور
 دیدم که امیر المؤمنین بر سر کور در کس طموس یوسف بن کعب ایستاده گفت ای صاحب
 بر خیز باذن الله تعالی کور در پیش آمد و شکافت و پیری از آنجا برخاسته گفت السلام علیک
 وقتی خیر السامین امیر گفت کیستی گفت من یوسف بن کعب صاحب الاخذ و دم صید سال
 گذشته که از دنیا رحلت نمودم درین ساعتی آوازی بگوش من رسید که شخصی میگوید ای یوسف
 بر خیز از برای تصدیق خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آن مشرکان بیکدیگر گریسته
 گفتند ما او را پیش بدنند که بسبب خویش با محمد را چنین معجزه ظاهر شد پس گفتند یا علی بگو تا
 خود رو دایم گفت ای یوسف بخواب که قیامت نزدیک است او بفرز و رفت و لور بروی خود
 رفت شد منقبت در جلد مغموم روضه الصفا مسطور است که در حدود مایل شهرت
 که امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر یکی از امامان چیزی مقرر ساخته که در هر سالی بر او خاندند و
 وجه مقرری دادند آب در جویمه ایشان میرود و الا انقطاع مییابد **منقبت**
 تفسیر امام حسن عسکری رضوان الله علیه مسطور است که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 بسوی اصحاب منطاب کرده فرمود کدام یکی از شما دوش هزار و هفتصد و درم قرص نمونی او از خود

امیر المؤمنین گفت یا رسول الله من ادا نموده ام فرمود از اینجی چیز میل مرا خبر داده یا اخی اکبر
 باران را خبر ده از آنچه کردی گفت یا رسول الله ووش میکند شتم دیدم منافعی مؤمنی را میرنجایند
 چون چشم مؤمن بر من افتاد گفت یا علی بفریاد رس که اینم و هزار و هفتصد در هم فرض من داده و من
 در پیش استطاعتم از وی در خواه که مرا حمت دهد گفتم بخوابم که او را بر من غتی نباشد از حق تعالی
 در خواهم تا کار تو بسازد پس رو بسوی آسمان کرده گفتم خداوند ای بحق محمد و آل محمد که و ام این
 مؤمن او اکن دیدم که در آسمان کشاده شد و آواز برآمد با ابا الحسن این بنده را بگو که دست بر من
 برود هر چه بدستش آید بر گیرد که حق تعالی از برای خاطر تو زر کرد و اند او از زمین چند سنگ ریزه و کلنج
 بر گرفت حق تعالی از از سرخ کرد ایند گفتم دین خود او اکن و باقی ترست خواه کایت
 علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات گفت یا اخی مرا چیزی علیه السلام خبر داد که چون هر از تو
 هزار و هفتصد بر هزار و هفتصد فریبند عدد آن نداند کسی بجز خدا تعالی بدان عدد و کسها
 مقامها در بهشت و اصناف آن خدمت عبید یعنی بن ابی طالب حق سبحانه کرامت کرد
منقبت هم در تفسیر مذکور مسطور است که امیر المؤمنین در مسجد کوفه با صحاب استطاب
 خود نشسته بود یکی آمده گفت تعجب میکنم ازین که دنیا نزد دیگران است و در دست شما نیست
 فرمود تو پنداری ما دنیا میخواهیم ما را نمی دهند پس دست دراز کرده شتی سنگ ریزه بر گرفت پس
 الحال در دست حق پرستش که برای قیمتی شد آنگاه فرمود اگر خواهی چنین بودی پس از دست
 ریخت بدستور سابق سنگ ریزه شد **منقبت** در راحت القلوب ملفوظ شیخ فرید کبیر
 قدس سره مسطور است که روزی جوودی چند از روی تشنه که ای را پیش امیر المؤمنین دستاورد
 گفتند شاهردان و شرزدان می آید رفته از وی چیزی بسئوال کن آند رویش را پیش آمده اظهار فقر

وفاق نمود امیر المؤمنین کرم الله وجهه هر چند در خود تفحص کرد چیزی نیافت از صفای بطون
 اراده منظومه جویدان مشرف گشته دست سائل را بدست خود گرفته ده مرتبه درود خوانده و
 گفت مشت بر بند آند رویش بفرموده پیام نموده در پیش جویدان رفت پرسیدن که شاه ^{مرد}
 بتوجه داد گفت هیچ نداد آماده بار درود بر کف دست من خوانده بدید گفت مشت بر بند ^{جویدان}
 در خنده شده گفتند مشت و اکن درویش دست بکشاده و نیار سرخ درشت بود بعد از ^{شده}
 این نوع خارق غریبه چندان جویدان اسلام آوردند که در حساب نیاید الحمد لله علی دین ^{الاسلام}
منقبت در عیون الرضا از امام علی موسی الرضا رضوان الله علیه منقولست که در بحث
 انصاری جمعی از قریش نزد آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم آمده مسألت نمودند که مردی ایشان را
 زنده کرده کرد آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم با امیر المؤمنین کرم الله علی گفت یا اخی با این قوم بر مقابر ایشان
 رفته اند کن بنام جماعتی که ایشان التماس زنده کی آسمان دارند با و از بلند بگوئی فلان و فلان
 میگوید مر شمار رسول خدا بر خرید باذن الله تعالی چون امیر آمده ند کرد مرد را از خاک برد
 زبان نعت و منقبت سید المرسلین و امیر المؤمنین کشوند اسپاست ایجابت سجده گاه
 خوش اعظم آمده آسمانت برتر از فروزه طارم آمده تا که در باب تو نازل شد علی با بها
 در کرمت در باب دین باب معظم آمده در که عالیت کو با فتح باب کبریا است که شرف بالاتر از
 ایوان اعظم آمده بر امید آنکه یا بد بار در ایوان تو چرخ حده بر درت با قامت خم آمده
 بهر جای حیات انفاس جان افزای تو روح پرور چون دم عیسی در بریم آمده **منقبت**
 در زهره الیاض کفایت المؤمنین مشهور است که غلام سیاهی بلا دست شاه ولایت پناه آمده
 گفت یا امیر المؤمنین روزی از استیلای هوای نفس از مال غیر چیزی در دیده ام میخواهم بر من ^{بیا}

حکم شرع کنی و مرا ازین قضیایان بدین جوان پاک سازی فرمود آنچه در آن تصرف نموده باشی
 از مال اخصاب باشد عین بجد اخصاب نیز رسید آنحضرت بقطع یدش اشاره نمود چون نه نوبت
 اقرار نمود یکی از خدام دست راستش برید آن غلام دست بریده را بدست چپ برشته از مجلس
 آمده و قطرات خون از دستش میچکید درین حین عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ با و در راه ملاقی شده
 پرسید دست تو که قطع نموده گفت امیر المؤمنین و وصی خیر المرسلین و پیشوای سفید رویان و مولای
 جملہ انس و جان غالب کل غالب علی بن ابی طالب این عباس آنحضرت دست تو بریده و تو مدح و ثنای
 او بگوئی آنغلام فرخنده و در جام گفت چگونه مدح و ثناتش نکویم که محبت او بگوشت و خون من این
 یافته و دست مرا بحق قطع نموده نه بیاطل این عباس بخدمت امیر المؤمنین رسیده آنچه از دست
 نموده بود بر سپل آنصیل بجز روه عوض رسانید امیر زبان گوید ایشان فرمود ای برادر ما را دوستان
 باشند که اگر در ادای محبت ما ایشان بناحق پاره پاره سازند غیر از محبت ما خطر و دیگر برول ایشان
 عبور نکت. و دشمنان داریم که اگر از شفقت تمام غسل در کلوی ایشان ریزیم جز عداوت ما بر خاست
 فترایشان خطونند آنگاه رد بسوی امام حسن کرده فرمود بر د آنغلام را باز آرد آن امام عالمیقام
 حسب الفرموده آنغلام را باز آورد آنگاه فرمود ای غلام من دست ترا بریدم و تو مدح و ثنای من بگوئی
 غلام از روی عجز و نیاز گفت **بپیت** من که باشم ثنای تو گویم که خدا و رسول گفته ثنات **بپیت**
 دست بریده اش بدست حق پرست کرده بر موضعی که قطع شده بود نواد و ردای مبارک **بپیت**
 افکنده سوره فاتحه خوانده دم روح از ابر او دید فی الفور دستش درست شده چنانکه کوفی هرگز
 نبریده بودند و قدوه ابراشیخ حطار در منطق الطیر نیز از این معنی خبر میدهد **بپیت** از دم عیسی
 کزنده خاست او بدم دست بریده کرد دست و محبت صمیمی ملا حسن سلی حمه اللہ علیہ در دیوان

خود این قصه بر سپیل حکایت منظوم ساخته **منقبت** در زهره الریاض و احسن النجباء
 از میثم تا مردیست که روزی در طرده کوفه بلا زنت سامی آن امیر نامی حاضر بودم و جماعتی از صحابه
 کنار نیز بودند که مردی قبای زر پوشیده و عمامه زر بر سر بسته و شمیری حمایل کرده آمد و گفت کدام
 یکسیت از شما که در زرمگاه شجاعت بفر خود روی بفرار نیارده و عمامه بر اعلت بر سر بسته و
 ولادتش در بیت الله شده و در خلاق حمیده بمقام اعلی رسیده و محمد مصطفی را در جمیع عبادت
 نصرت کرده و عمر و عشرت را از پامی افکنده و در خیر یک حسد کننده امیر المؤمنین کرم الله وجهه فرمود
 یا سعید بن الفضل الربیع ثم انشئ یرس انچه میجو ای منم بجا و باب آندوه کینان و میمان منم
 خسته دلان و اسیران منم ای شیم بر من آید و حکم ایق الله حجت الصابرين نخل شکیبان
 کنم منم که در توریت و تخیل در بود و فرزندان وصف من مطور است منم قاف و التوان الیجید منم
 صراط المستقیم اعرابی نعمت بنا چنین رسیده که تو وصی رسول خدائی و مقتدی اولیائی حکم
 آسمان و زمین بعد از رسیدن رسالین ترا باشد فرمود بلی سوال کن آنچه در دل داری اعرابی گفت
 من رسولم از جانب شصت هزار مرد که ایشانرا عقده خوانند کشته آورده ام که در کشته دی ^{اخلا}
 افتاده اگر دیر ازنده کردانی تحقیق دایم که وصی رسول خدائی و در دعوی خود بی ربائی میثم گوید
 امیر المؤمنین بر فرمود بشتی بنشین و در کوچ و محله های کوفه ندان که هر کس خواهد مشاهده
 آنچه حق سبحانه بعلی بن ابی طالب کرامت کرده و در آنحضرت حاضر آید فرموده قیام نمودم روز
 دیگر نماز بادم گذارده رو بجهت نهاد و اهل کوفه در رکاب مستطابش چون بموضع که مقور بود رسید
 فرمود آن اعرابی و جنازه را حاضر آرند چون آورده سر جنازه برداشتم جوانی دیدند از کثرت
 زخم تیغ پاره پاره کشته سرش بجائی پایش بجائی امیر کرم الله وجهه رسید چند روزی است که این را

شده اند اعرابی گفت چهل روز است فرمود طلب خون که میکند گفت بچاه کسانند از قوم این فرمود
 عتق گشته نامش حرث بن حسان است که دختر خود باین داده بود اینچنان دخترش را کرده خواستگار
 زن دیگر نموده بنا بر این از اگشت اعرابی گفت با امیر المؤمنین صورت واقعه ثابت چنین است
 که میفرمائی اما بدین راضی نشوم تا زنده نکرده ای امیر المؤمنین آنکاه رو بسوی اهل کوفه کرده فرمود ای
 اهل کوفه بقره بنی اسرائیل بزرگتر نیست نزد الله تعالی از وصی فاطمه انبیا چنانکه جمعی از بنی اسرائیل
 از آن بقره برگشته زنده که هفت روز از کشتن او گذشته بود حق سبحانه او را زنده ساخته من نیز
 اعضای خود برین مرده زخم که فاضلتر است از آنچه بنی اسرائیل بر آن گشته زنده پس بایست خود
 برگشته زده فرمود قم باذن الله یاد رکته بن حنظله بن عثمان بقدرت الهی آنچنان زنده شده گفت
 بیستک ایستک یا حجه الله فی الانام والمنصر بالفضل فی الایام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
 امیر المؤمنین فرمود ترا کدام گشته بود گفت خم من حرث بن حسان چون این واقعه غریبه خوار
 مشاهده شد با او از بلند زبان بدح و نقبت امیر المؤمنین گشودند پس فرمود ای اعرابی در جهان
 بروید و قوم خود را خبر کنید از آنچه چشم خود دیدید بگفتند یا امیر المؤمنین عهد کنی بستم تا زنده
 باشیم از ملازمت تو جدا نکریم هر دو نفر در خدمت آن سرور کسب فیوض مینمودند تا در حربه
 بدرجه شهادت رسیدند **موقوف** گوید آن هر دو تن در خدمت امیر المؤمنین کرم الله
 سر از او ممتاز بودند بضمون این غزل بی بدل که از واردات فیض آیات قدوة المحققین
 طیب قدس سره که از جانب والده بچهار واسطه جد فقیر زبان نیاز و بلسان اعجاز اطهار
 واقع قادمی نمودند **موقوف** یا علی حب تو است در دل ما غیر ازین هیچ نیست حاصل
 حق تعالی چو خستق ما میکرد تخم مهر تو کاشت در دل ما جاودان خاک آستانه تو است مگر

مستقر منزل با دست از دامنت را بکنم حل نکردم غیر شکل ما هر چه خواهد بگوید کوزند
 دشمن جاہل مجاولا کر چه ما ناقصیم با حیدر لطف تو کامل و مکمل ما هست طیب زین آل علی
 کی بود بر خبیث قابل ما **منقبت** در احسن الکبار از انس بن مالک مرویست که در
 دمشق و همی بود بنزد نام از آنجا بساطی برای رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردند آنروز ^{طلب}
 عمر و عثمان و ابو بکر و طلحہ و زبیر و سعد و معبد و عبد الرحمن فرستاد چون صحابہ مذکورہ حاضر آمدند آن
 بساط را کسرت آیند و بر تفسی علی فرمود بشین و مراد دیگران را نیز امر نمود با میر المؤمنین گفت یا اخی
 باد بگو که این بساط را بر دار فرموده امیر باد بساط را بر دوشته بالا برد پس گفت فرو نه فرود نه
 فرمود یاران میدانند این کدام موضعت گفند نه فرمود بر در غار اصحاب کوف آمدیم که حق سخنانہ
 در قرآن مجید میفرماید ان اصحاب الکھف والقبیم کا نوا من اياتنا عجاا پس گفت برخیزید
 و سلام کنید یکیک بر خاستند بر اصحاب کوف سلام کردند هیچ یکی را جواب سلام ندادند
 چون امیر المؤمنین بر خاست تقدیم کرده گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و خیر المؤمنین
 و امام المنفقین صحابہ گفتند یا ابا الحسن ما سلام کردیم از بر چه جواب ندادند امیر المؤمنین ای صحابہ
 کوف رسول سلام کردند چرا ایشان را جواب سلام ندادید گفتند ما سلام نکنیم و جواب ہم
 مکر بہ نبی یا بوقی نبی و تودوسی محمدی و تود فاطمہ و سنین آل طہ و بسین اند حق سخنانہ در قرآن
 مجید میفرماید تسلوا علی آل یاسین و ما نبذکان اوینم ما را فرمان او بجا باید آورد و اطاعت
 تو بر ثقلین واجب است بگو خدا و رسول از بر آن بتو سلام و کلام کردیم اصحاب بیکدیگر نگاه
 کرده خاموش گشتند بعد از آن امیر المؤمنین گفت هر کدام بجای خود نشینید نشستیم امیر باد فرمود
 احاط بر دار باد بر دوشته بر ہوا برد بعد از ساختن لغو نموده امیر بر زمین نهاد امیر المؤمنین فرود

آمده پا بر زمین زد چشم آب شیرین ظاهر شد و صومساخته اصحاب را نیز فرمود و صومسازید که ما
رسول الله بیکر کعت نماز صبح میگذاریم آنگاه باد بوجب اشاره با بشارت امیر بساط را برداشته بر
برو بعد از زمانی گفت فرو نه چون فرو نهاد در مسجد رسول خود را یافتیم در حالی که از نماز صبح
رکعت گذارده بود رکعت دیگر با رسول گذاریم چون از نماز فارغ شد فرمود ای انس تو مرا خبر می
دهی یا من خبر دهم گفتم یا تسبیح المرسلین سخن از لفظ مبارک تو خوشتر آید پس قصه گذشته چنان بیان
نمود که گویا با ما بود از اصحاب بساط منقول است زمانی که باد بساط را بریدشت آنقدر بکند
برد که آواز طلائحه آسمان می شنیدیم که لعنت میگردند بر دشمنان آل محمد اللهم و ^{تقصیر}
بدیت صبار ساخت مرکب جانب اصحاب کفایت بلنی چون سیدان بود او را باد زمان
منقذت هم در کتاب مذکور از امام رضا علیه التحیه و الثناء و مریدیت که روزی در
ابو صمصام عیسی بر ناؤ سوار پیش رسول آمده گفت که ام کس از شما دعوی نبوت میکند سلمان
گفت ای عربی نمی بینی صاحب وجه الا نوارا که همچو ماه شب چهارده می تابد و مولا و مقتدای هر
سرت اعرابی رو بسوی آن سرور کرده گفت اگر تو پیغمبری بگو قیامت کی خواهد شد و باران کی آید
در شکم ناؤ منت و فردا چه کنم و گجا بپریم صاحب و ما یطق عن الدوی خاموش گشت فی الی
حسب این آیه آورد قوله تعالی عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ
وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَتَىٰ أَرْضِ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ خَيْبٌ وَابُصْرَامُ كَفَتْ دَرَارِكُنْ
که با تو بیعت اسلام کنم و تحقیق که جز باری تعالی خدای نیت و تو رسول نبی اوئی آن سرور فرمود ای
ابو صمصام شتاد ناؤ پشت رخ و شکم سفید سیاه چشم پر از طراف بین و نقد حجاز از تو بر دست
من است و بامیر المؤمنین فرمود کسی باین مضمون نبویس امیر نوشت بسم الله الرحمن الرحیم مقوم

و معترف شد رسول خدا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در صحت نفس و حکما
 عقل و جوار امور که بر ذمه منت از ابی صمصام عیسی شتادناؤ پشت سرخ و شکم سفید سباه چشم
 پراز طرایف بمن و نقد حجاز و جمعی از اصحاب را بر خود گواه گرفت ابو صمصام حجت گرفته ز قبیل
 خود رفت و قبیلک شش نیز ایمان آورد چون بعد از چند گاه از برای طلب قض بدینه ترحمت نمود
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجوار حق شافقه بود گفت وصی پسر کعبیت که دین پیغمبر او کند زیرا
 که بر وصی ادای دین واجب است مردم ابو بکر را نشان دادند پیش او رفته و وجه دین طلب نمود
 سگی که بخط ایرالمؤمنین با خود داشت ظاهر کرد ابو بکر رضی الله عنه گفت دعوی چیزی میکنی که
 در عقل نماند و الله رسول فات یافت نزر که پشت و نه سیم الا دل و در اعنه فاصد که از اعلی
 بن ابی طالب متصرف شد ابو صمصام گفت رسول مرا خبر داده که وصی من این دین او خواهد کرد
 سلمان دست ابی صمصام گرفته بدر حجه ایرالمؤمنین آورد و در نزد فرمودای سلمان با تو ابو
 صمصام است ابو صمصام این کعبیت که مراد ترا از عقب در بنام من خواند سلمان گفت این وصی
 حکم نصوص قرآنی و احادیث سبحانی این است که رسول گفت اَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ
 بَابُهَا وَانْتِ مَدِيْنَةُ هَارُونَ وَمُوسَى وَعَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ مِنْ ابِي فَقَدْ كَفَرْتَ بِابْنِ
 که آفتاب زورفته از برای او پس آوردند تا نمازش فوت نشود و این است که در سخن مسی سید
 ابرار بحضور صفار و کبار هواجر و انصار آفتاب بیفت مرتبه بروی سلام کرد این است که قبیل
 با رسول نماز کرده و دو بیت بار رسول است یکی بیت عقبه و یکی بیت شجره و در هیچ بیت
 تخلف کرد این است که معدن جوهر مال رسول زوجه بتول است این است که رسول فرمود اگر
 عطا بنودی فاطمه را کفوی بنودی این است که خدای تعالی در حق وی فرموده اَفْنِ مَكَانَ

مَوْمِنًا كُنْ كَانَ فَايَقًا لَا يَسْتُونَ وَبِرِذْشَانِ وَفَرْمُودَهُ اجْعَلْتُمْ مَقَاتِلَةَ الْحَاجِّ
 وَعَمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كُنْ آمِنٌ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 لَا يَسْتُونَ عِنْدَهُ وَفَرْمُودَهُ لَمْ يَلْسَانَ صِدْقِي عَلَيَّ وَإِنْ أَنْتَ كَرِهْتَ لِي
 عَدُوًّا فَكُنْ لِي كَرِيمًا وَفَرْمُودَهُ كَرِيمًا يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
 وَبِرِذْشَانِ وَفَرْمُودَهُ كَرِيمًا وَأَنْفُسًا وَأَنْفُسَكُمْ إِنَّ نَبِيَّكُمْ كَرِيمًا وَفَرْمُودَهُ
 فَرْمُودَهُ لَا يَسْتُونَ أَصْحَابَ الثَّوَابِ وَأَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ
 وَبِرِذْشَانِ وَأَوْدَاعِ وَأَوْدَاعِ وَأَوْدَاعِ وَأَوْدَاعِ وَأَوْدَاعِ وَأَوْدَاعِ وَأَوْدَاعِ وَأَوْدَاعِ
 لِي أَنْتَ كَرِيمًا وَفَرْمُودَهُ كَرِيمًا وَفَرْمُودَهُ كَرِيمًا وَفَرْمُودَهُ كَرِيمًا
 اللَّهُ وَتَسْوِيلِهِ إِلَى آخِرِهِ هَجْرَتِ سُلْمَانَ مَنَاقِبِ وَفَضَائِلِ بِيَانِ مِي نَمُودَ مَا أَنْكَرَ خَصْتِ شَاهِ
 وَوَلَايَتِ نِيَاهِ بَدْرُونَ حُجْرَةَ وَرَأَيْدِيمِ أَبُو صَمَّامِ بَعْدَ إِسْلَامِ طَلَبِ دِينَ كَرِيمِ فَرْمُودِ دَرْمَدِيَّةِ
 كَرِيمِ بَرِي كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ
 الْمَوْسِيْنَ بَا فَرْزَنْدَانِ وَاجْبَابِ خُودِ اَزْ شَهْرِ رَأْمَدِ كَلِمَةُ بَكُوشِ اِمَامِ حَسَنِ ضِعْوَانِ اَللّٰهُ عَلَيْهِ كَفَتْ
 بَابِي صَمَّامِ كَفَتْ بَا فَرْزَنْدِ مَنْ تَرَوِيكَ اَنْ طَلَبِ رِيكَ بَرُو كَرِيمِ تَوَا اِنْجَا اُو اَشْرُو اَبِي صَمَّامِ بَا اَمَامِ
 حَسَنِ مِيرْتِ وَخَلْقِ نَطَارَةِ مِي كَرِيمِ وَنَافِقَانِ بِي كَرِيمِ اَشْرَارَةِ مِي كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ
 شَدِ چُونِ كَسْبِ اَمَامِ حَسَنِ وَوَرَكْتِ نَازِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ
 طَلَبِ نِكَافْتِ وَكَلِمَةِ سَفِيْدِ اَزْ اَنْ طَا هِرْشِدِ كَرِيمِ وَوَسَطِ اَزْ نُوْزِ مَسْطُورِ بُو وَسَطِ اَوَّلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
 مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ سَطْرُ دَوْمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَلِيٌّ وَوَلِيُّ اللّٰهِ اَمَامِ حَسَنِ عَصَا بَرَانِ كَسَنِكِ زُو شَكَافَةِ
 نَاقِ پَدِيْدِ اَمَامِ فَرْمُودِ بَكِيْرِ صَمَّامِ مَهَارِ شَرِّ مِي كَشِيْدِ نَاقِ اَشْرَارِ اَمَامِ حَسَنِ كَرِيمِ كَرِيمِ كَرِيمِ

آمد آن ناقهار کشیده پیش امیرالمؤمنین آورد امیر فرمود دین رسول داشته گفت بلی امیر خط آورد
 گرفته با امام حسن سپرده وصیت کرد که چون مرا وفات رسد در کفن من بنه و گفت ای قوم بداند
 و آگاه باشید که رسول خدا مرا خبر داده بود که حق تعالی این ناقهار را دو هزار سال پیش از ما آفرینید
 و برین سنگ آفریده **ملاحسن سلمی رحمة اللہ کوید** کرده بمخواد اقرض رسول خدا و پیش
 رسول خدا کرده بمخوادا عهد بنی رادفا غیر علی کس نکرد غیر علی کس نکرد عهد بنی رادفا **منقبت**
 هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویت که امیرالمؤمنین را خالی حید بود از
 نبی محموم یعنی با جهای ابی طالب جوانی از ایشان وفات یافت برادرش آمده گفت یا امیرالمؤمنین
 برادرم از دنیا رحلت نمود من از مفارقتش سخت محزونم فرمود بمخوادا عهد بنی رادفا گفت بلی فرمود برش
 کجا است چون نشان داد امیر بر برش سیده پای بر کوزد آوازی برآمد بزبان کردی امیر فرمود
 ایغلان تو از خوب بودی چرا کردی حرف میرنی گفت بواسطه آنکه بر طبق متابعت شما نمودم
 ازین حجت بعد از فوت تغیر در زبان من رفته **منقبت** هم در کتاب مذکور از امام جعفر
 صادق رضوان الله علیه مرویت که روزی امیرالمؤمنین در ایام خلافت صوری خود در بازار
 کوفه میگذشت جهودی را دید که دست بر سر زده میگوید ای مسلمانان بر طریق جاہلیت عمل میکنید
 شیوه اسلام مدعی نمیدارید امیر گفت ای جود ترا چه محنت پیش آمده گفت من مرد بازار کانم و مرا
 شصت دراز گوش پازانته راقشه بود چون از سابطه این گشتم قطع طریق بغارت
 بردند امیر فرمود خواطر جمع دار که مال تو بخوابد رفت و بقبر امر نمود که دلدل را زین کن که سنجو امیر
 شوم بین کرده سوار شد قبر و اصبع بنانه را گفت جود را پیش پیش من برید فرستند تا بموضعی
 که مال گشته بود پیش پیش مقرفه خطی کشیده باشند فرمود میان این خط در آید که جن شمارا

می ربابید پس لدل را بچولان در آورده گفت و اللہ ای جنتیان اگر دراز گوشان این جهنم
 عهد که میان من دشماست شکنه شود شمار ابد و الفقار پاره سازم جنتیان بیکبار آواز
 بر آورند که با وصی سید المرسلین ما فرمان بردار خدا و رسولیم و مطیع توایم از تقصیر ما در گذر و
 دراز گوش بجهان باز رمانی کنیم و نقصانی از ما شد امیر المؤمنین بجهنم حواله نموده گفت
 مال تو همه رسید خوب و گفت بی پس آنچه بود بگو و آمده بخدمت امیر المؤمنین عرض نمود که نام رسول
 و نام تو و پسران تو در تورات چیست فرمود نام رسول در تورات طاب طابست و نام من ایما
 و نام پسران من نصر و سقیقی جهنم تصدیق نمود گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد
 الله و انک وصی رسول الله **منقبت** هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان
 الله علیه منقولست که روزی بعد از وفات سید کانیات علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات
 سلمان فارسی رضی الله عنه بخدمت سیده النساء علیها التحية و التناز از مدینه به بیت الحزن بقیع رفت
 سیده النساء پسید اهل مدینه را بعد از فوت پدر من چون دیدی گفت و داد گستاخ و خیزد
 فروخت مشغول اندک گفت از ته دلی که باز وج من دارند میپرسم گفت بجز این طلبه محبت و دوستی
 میکنند حال باطن ایشان را خدا بینی و دلی نسکو دادند گفت ای سلمان بان خدائی که آویسان
 از خاک و باد و آب و آتش آفرید و دانه شکافت اثمار پدید آورد هیچ آفریده نبرد که دشمنان
 ما را در عالم آخرت با نفع و جوی بندد هیچ یکی از دوستان ما نبرد که او را خلق اولین و دوم
 با حسن صورتی زینند ای سلمان از شوهرم شنیدی که فرمود هر که دعوی دوستی ما کند باید
 که جلیاب فقر تازه کند سلمان گوید ما درین مکالمه بودیم که امام المشرق و المغرب آمدند
 چه میان سیده النساء مذکور شده بود لفظاً باللفظ بیان نموده فرمود ای سلمان هر

من بسیار بان شدم چون از دین سینه پر و ن شده از خندق بگذشتیم روای مبارک خود پر و من
 انگنده فرمود چشم بر هم نه و با من بسیار فرموده قیام نمودم بعد از زمانی ردا از روی من بر گرفته
 فرمود چشم بکشا چون چشم بکشا دم صفا و مرده بنظر آور آمد قطانی اینجا آنچه نموده نزد وی سلام کرد
 او در جواب گفت علیک السلام یا امیر المؤمنین بار دوم سلام کرد وی گفت علیک السلام
 یا وصی خیر المسلمین پس فرمود از برای چه درین جا مسکن ساخته که این جا نه است و نه دانه قطان
 بزبان فصیح گفت بحق اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علیا
 ولیه که چون گرسنه شوم بر دشمنان تو لعنت کنم سیر و سیراب کردم پس امیر المؤمنین منکام
 مرا حبت فرمود ای مسلمان مرده باد موالیان و محبتان مرا همچنانکه رفته بودیم بدین بازا آمدیم
منقبت هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که روزی
 امیر المؤمنین در زمین باطل کله دید افتاده بر سید ای حمزه تو کیستی گفت من فلان بن فلان
 ملک فلان ولایت بودم امیر فرمود من علی مرتضی ام وصی محمد مصطفی با من تکلم کن آنچه در جات
 دیدی و بعمل آوردی کله در سخن در آمده از اول تا آخر از خیر و شر رفته و گذشته بود یک پیک
 نمود و در آن موضع که کله با میر کاله کرده سجده ساختی سجده می کرد اینده اند و در آن زمین
 انقدر کشته بار یافته که خلق الله رفته نماز میکنند و از قاضی اکیاجات حاجات مسئلت می نمایند
منقبت هم در کتاب مذکور از عثمان بن عمار منقول است که جماعتی از اهل خراسان نقل کردند
 که امیر داد و بدر سلطان الب اسلان بن سید ابو علی بن عبدالقین بن علی بن عبداللہ العلوی
 نموده او را محبوس ساخته صد هزار دینار گرفت در بجه بنمود شبی از شبها داد و امیر المؤمنین را خواند
 دید که شبیه پراز کا نور بدو داده گفت ابو علی را کن فرزند مست و آنچه از وی گرفته ستره کن

چون پیدار شده واقعه مذکوره فراموشش گشت شب دیگر در خواب پدید امیر رسبی نشسته بشمیرید
 میگوید بنویخته بودم که سید ابوعلی فرزند من است او را کن و چهار کس که توکل سید ابوعلی بودند
 را ازین انجا بشمیر جدا کرده طبایع بر روی او وزد که نیمه از ریش او افتاد و پیش گفت چون
 پیدار شد ابوعلی را کرده و مالش را بوی داد و فرزندان توکلان را خوانده حال پدران ایشان
 پرسید گفتند در آنی که سید ابوعلی محبوب کسی بود امشب کسی سرانما ازین جدا کرد و داد
 این خوابیت که من دیده ام و آن رخت شده خواب را شرح کرد **منقبت** هم در کتاب
 مذکور از ابی الزیر منقول است که از جابر بن عبد الله انصاری پرسیدم از امیر المؤمنین هیچ حاجتی
 یار داری روزی با چند نفر از صحابه در خدمت من میرفتیم فرمود شما بروید که من در زیر این درخت
 نماز و رکعت نماز میگذارم چون روان شدیم بنماز مشغول شد و الله دیدم درخت را که بر آن
 کرد با دور رکوع و سجود و ما در تعجب مانده ایستادیم تا فارغ شد گفت اللهم صل علی محمد
 و آل محمد شاخهای درخت نیز در رو میخوانند اللهم العن مبغض محمد و آل محمد شاخها
 جدا گفتند این **منقبت** هم در کتاب مذکور از حارث اعور مهذبان منقول است که با امیر
 کرم الله وجهه بجا تو میرفتم بدختری رسیدیم که خشک شده بود امیر دست بان درخت زد و گفت
 سبز شو چنانکه ثمر بر تو باشد و الله درخت را دیدم سبز شد امروز بار آورد و من از آن امروز
 و هر قدر که خواستم چیدم چون روز دیگر آن درخت را دیدم همان طور سبز بود و میوه داشت
منقبت هم در کتاب مذکور از حارث منقول است که روزی امیر المؤمنین کرم الله وجهه
 بر منزله آمد خطبه میخواند ناگاه نظرش بر زاویه افتاد و قهرا گفت برو آنچه در آن زاویه است پیش
 من آید من نزدیک زاویه رفت ماری دید بغایت کلان و مهیب برگرفت مار را در دستش حبسته بر

برآمده دهن بر گوشش نهاده با آنحضرت حرفی گفته بازگشت غایب شد امیر المؤمنین ساعتی اندک
 کرده بگریست مردم تعجب کردند فرمود و عجب میدارید ای مردمان گفتند چون عجب نداریم که این
 چنین واقعه غریبه مشاهده کردیم فرمود این کار بار رسول خدا بیعت کرده بود با نقیاد و اطاعتش
 که چون من وصی رسولم از آرزو مطیع و نقیاد من است و افسوس که شما با آن بعضی اطاعت میکنید
 و بعضی نه شرمی بدارید که برابر ماری نتوانیدش **منقبت** هم در کتاب مذکور از حارث
 منقول است که روز جمعه امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر منبر کوفه خطبه میخواند ناگاه شعبانی که در
 چون سرشتر بود از در می درآمده روان شد بر پایه منبر رفته خود را دراز کرده بگوشش امیر المؤمنین
 حرفی چند گفته امیر ترطقتش جواب گفت و جواب داد پس غایب شد جمعی یقین بجای آوردند
 و بعضی منسوب بسوا میر فرمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم مسووث بر جن و انس است
 مشکو و صی اویم محاکمه میکنند میان جن و انس این اثر در فاضلی قوم جن بود و خصوصتی بیان ایشان
 بهم رسیده چنانکه خون ریزش بسیار شد و نمیدانستند حکم چیست من تقویم حکم حق یاد کردم
مؤلف گوید از آنروز آن باب را باب الثعبان نام شد و در عهد بنی امیه بر عهد امیر المؤمنین
 در آنجا قیل بستند باب القیل نام کردند اما مردمان همان باب الثعبان میگفتند **منقبت**
 هم در کتاب مذکور از حارث منقول است که روزی امیر المؤمنین کرم الله وجهه در کربلا
 بنی اسد ایستاده بود ناگاه شیری بطرفش آمد حضار از پشتش متوهم شدند امیر امر بسکونت ایشان
 نمود شیر آمده سرپای امیر نهادهی تفرغ وزاری آغاز کرد امیر دست بر پشتش گذاشته فرمود باز
 کرد بغوان خدا تعالی من بعد میا و این سخن را از من بجمع سباع رسان شیر الحاح نموده باز
 کردید **منقبت** هم در کتاب مذکور از محمد بن العابد منقول است که مراد از ابام طفولیت روزی

پدم برداشته حقه طوف مرقد شوامیر المؤمنین کرم الله وجهه می برد و در اثنای راه دیدم بر
 که دستش مجروح بود او نیز سوجه ان مقام است ظاهراً ملهم شده بانکه دست خود تبریت امیر را
 پس شیرست مجروح را بر قد امیر مالیده شفا یافته باز کردید **منقبت** هم در کتاب مذکور
 در این ایوب منقولست که خالد بن عبد الملک مردان که عامل شام بود مرانامه نوشته ^{طلبند}
 که سب امیر کنم من بر این معنی اطلاع یافته کرختم و این صفوان که از فرزندان ابی خلف جمحی بود
 از من طلب مرکب نمود که پیش خالد رفته امیر را ناسزا گوید چون ندادم چهار میل پیاده بدین ^{رفت}
 و بموقت خالد بر مبر آمده رو بقبل کرده شروع دستب نموده گفت خداوند محض از برای
 محبت تو رسول تو از برای طلب خون عثمان سب میکنم و رسول علی را نمیدانست مگر خازر ^{را}
 گوید مردی در مسجد نشسته بود خواب بر او غلبه کرد دید که بر رسول از هم باز رفته از آنجا پرده ^{آمده}
 گفت اگر دروغ کوئی است خدا بر تو باد و خدا از آنرا کور کند این صفوان از مبر فرود آمد به پر خود
 گفت بر خیز خیزی بده تا نکیه بر آن کنم پیش چون او را از مسجد پرده آورد از پسر رسید بلالی
 رسیده یا ظلمی پداشده گفت این جزای توست که بر مبر رسول صلی الله علیه و آله وسلم دروغ
 گفتی و امانت کسی کردی که دوستی او بکلم خدا و رسول بر همه مؤمنان فرض است و او تا آخر
 هر کور بود چنانکه هیچ نیدید **منقبت** هم در کتاب مذکور از حسین بن عبد الرحیم ^{منقول}
 که روزی از مجلسی از فقوای انجا پیش شاه سلیمان کافی رفتم سلیمان گفت از کجا می آیی
 گفتم از مجلس ان فقیه گفت چه مذکور بود گفتم بعضی مناقب امیر المؤمنین گفت و الله تو بسیار
 گفتم فضیلتی از فضایل امیر که از قریشی شنیدم که میگفت در زمان عمر بن الخطاب کورستان
 یقیع در جنبش آمده بود اهل مدینه بغویا و آمدند عرضی الله عنه از مدینه پرده آورده که خلق با وی عا

گفتند باشد که خدایتعالی قبور را از جنبش ساکن کند هر روزه زیاده تر میشد تا نزدیک دیوارهای شهر
رسید اهل مدینه از روی اضطراب و اضطراب متوجه نمودند که از موطن خود برآیند پس عمر با جماعت
از اصحاب پیش امیر المؤمنین آمده گفت یا ابا الحسن زلزله پیدا شده بنا برین شهر ویران
میشود مع یک توجه از تو در کار است و صد عالم مراد امیر المؤمنین فرمود صد کس از اصحاب
حاضر شوند حاضر آمدند امیر از آن صد کس ده نفر مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر
و مقداد و غیره را برگزید با خود داشت و اهل مدینه نیز موافقت نمودند چون بمیان بقیع رسید
پای بر زمین زده است بار مالک مالک مالک چه بوده است تر از زلزله ساکن شد و مردم از
دغدغه حبلا وطن فارغ شده و عاگردند پس فرمود تحقیق برادر من محمد مصطفی صلی
علیه و آله و سلم را ازین جمعیت و استغاثه مردم و زلزله خبر داده بود و از آنحضرت از بعضی
علیه السلام منقول است که سوره اذ از زلزله بحسب ناول شعر باین قصه است قوله تعالی و قال
الانسان ما لهما انسان عبارت از علی بن ابی طالب است که چون زلزله شود انسان
بر زمین گوید مالک مالک مالک **منقبت** هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان
قدوه اصحاب عمر بن الخطاب ابی عبداللہ انصاری وفات یافت و مبلغ هشتاد هزار دینار
از او ترک ماند و پسر سه ساله عورتش بمقتضای بشریت و جوانی شوهر کرد چون پسر دوازده ساله
شد بتکلیفات عقلی و شرعی اطلاع یافت روزی دید که مادرش در دم بدامن شوهری ریخته گفت
اویستی من الله یعنی شرم نبداری از خدا که مال مرا بغیر میدهی عورت چون دانست که
عیش منقص خواهد شد به پسر گفت تو از صاحب ابی عبداللہ و از لطن من سستی بلکه غلام درم
که ابی عبداللہ ترا از غازیان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خریده بفروندی نامیده بود

پس ماجرا از خلیفه زمان بر دعوت از استغاثی شدن پسر خیر شد هفت گواه کاذب بحسب
 ثبوت دعوی خود بمقتصد درم بر سر آفیده حاضر داشت چون کودک بخدمت خلیفه حقیقت
 حال باز نمود خلیفه افعی را طلب عورت دستاورد چون آمد گفت ای عورت چرا مال این کودک را
 میکنی آنچه گامین تو باشد هشت یک از مال تمه به پسر و اگذار عورت گفت این کودک غلام خیر
 ابی عبد الله است و آن هفت شاهد کاذب را در دارالشرع حاضر آورد ایشان مطابق قول او
 ادای شهادت نمودند کودک را بزندان دستاورد چون مدت دو ماه و برداشتی چهار ماه در
 ماند چنان در زندان شد که قریب بهلاکت رسید روزی شکلی نام نیکبسان گفت ای خواجها از من
 پیش نمانده در بخشای تانسی بر من زند نیکبسان بر حالش رحم نموده در بکشود کودک بر زانوی اندو
 سر نهاد نهشته بود که ناگاه ابو شجر بن عمر بن جانب آمده او را دید غل در گردن گفت چه کرده
 که بدین کودک مستوجب عقوبت شده گفت کنایه نکرده ام اما مال پدر طلب کردم پدر تو پاپال
 بود بدین حال داشته ابو شجر گفت پیش مرتضی علی رو که بر سینه شایخات یابی گفت نیکد از بند
 ابو شجر خاص شده او را خلاص کرد چون نزدیک بچو امیر المؤمنین علی رسید پایش از ناتوانی
 لغزیده و برد در افتاد امیر او را از زمین برداشته با نواع نلطف و حرمانی استفسار حال نمود
 گفت من پسر ابی عبد الله انصاری ام و تمام احوال را بتفصیل بیان نمود امیر از استماع نام ابی
 عبد الله گریه فرمود پدر تو همکار ختم قران در خدمت رسول کرده بود پس گفت از سر
 این یتیم پیش دور کن و غسل داده بلباس سفید ملبس گردان قبر بنور نموده قیام نمود پس
 او را بدست حق پرست خود گرفته بدارالشرع آمده گفت با ابا خفص چا مال این یتیم بغیر ادای
 عرضی التوجه حقیقت حال بیان نمود امیر متهم شده فرمود آنغور را حاضر آید چون آوردند فرمود

العورت چرا با فرزند خود دشمن شدی او بر قول خود مفروض بود و امر طلب نمود و عدول نمود
 عورت شاهدان مذکور را حاضر ساخت امیر پرسید چه گواه میدهید آنچه در حضور خلیفه زمان گفت
 بودند تکرار نمودند خلیفه گفت یا ابا الحسن من کسی می و جدی رنگانم امیر قسم نموده فرمود قضای
 حاضر کنند و طتی بپارند چون آوردند فرمود دستها گودک را و دست چپ عورت را رک زدند
 و خون هر دو در پشت گرفتند پس ردای مبارک بر آن پشت انداخته یکی از اسما حسنی خوانده
 و میدان زمره از پشت برآمد باه از بلند که یا امیر المؤمنین و وصی خیر الرسلین من ما و حقیقی این
 فرزندم بنا بر خواص نبوی برانموده ام حضار را مشاهده این واقعه عربیه معجت و تشریف ندین لغز
 امیر المؤمنین کرم الله وجهه آن عورت و کالمان کاذب را لغز نموده ترک ابی عبد الله پسرش حرم
 کردند **منقذت** هم در کتاب مذکور مطوع است که ردوی امیر المؤمنین کرم الله وجهه
 زمان قدوة اصحاب عربین الخطاب بسجده مینه در آمده گفت آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم شب
 در واقعه مین فرموده که یا اخی سلمان بر حمت حق بپسندت بره تخمیز و تخفیش قیام نموده بروی نماز
 کن بنا بوضعیت آن سرور بد این میروم تا بوضایف موافقت قیام نایم بعضی اصحاب نصیحتی
 کردند و برخی انکار نمودند یکی از ایشان از روی استنزاز و استخفاف گفت یا علی کفش از بیت المال
 بگیر امیر فرمود او ازین گفتن استغنی است پس جمعی از اصحاب بیجا بعت امیر از مدینه بیرون آمدند امیر را
 یکبار از انظار ایشان مخفی شده پیش از نماز ظهر بسجده مدینه حاضر شده فرمود سلمان مرحوم را
 در مداین مدفون ساخته بعضی از اهل انکار تادیب میداشتند تا بعد از مدتی از مداین مکتوبی بامیر
 آمد که سلمان در فلان تادیب و فلان روز متوفی شد مردی از صحابه پد اشده تکفین نموده و نماز جنازه
 گذارده مدفونش ساخته از نظر غایب شد **مؤلف** گوید در زمان فوت سلمان رفته

اند عده میان ارباب سیر و اصحاب خبر اختلاف است چنانچه در شواهد النبوه مسطور است که در بیان
 خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه در مدین و فات یافت و صاحب حبیب السیر روایت
 امام شافعی رحمه الله علیه می آرد که در دست و ثلاثین از بهوت در ایام خلافت امیر المؤمنین کرم الله
 وجهه بیست و غیره شت شت است **منقول است** هم در کتاب مذکور از امام حسن عسکری رضی الله
 عنه علیه مرویت که چون آنسر در صلی الله علیه وآله دستم متوجه غزوه بنوک شد و امیر المؤمنین را در
 مدینه فای مقام و نایب مناب خود ساخت مناققان فرصت غنیمت دسته گفتند احوال چون بود
 بر او از هم مفارقت گزیده اند انقای ایشان بسبب ولت بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 عجمی کشنده بخش و خاشاک پخشیدند و جمعی از ارباب تفاق که در رکاب آنسر بودند چهارده نفر
 بلباس سیاه ملبوس ساخته بر سر عقیه باد بهای پراشندک زیزه نشانند که نایب مناب آنسر را
 از پای در آورند جبرئیل و خبر غصبات و چاه با آنسر بر سپیل تفصیل بیان نمود و چون امیر با جمعی
 مؤمنان با استقبال رسول بر آن چاه رسیدند دلدل رد بسوی امیر کرده بلفظ خود گفت آنگاه
 باش یا امیر المؤمنین که بر سر راه تو چاهی کشیده اند و بروی خاشاک کس کرده اند امیر فرمود تو روان
 شو که چاه بازین برابر خواهد شد دلدل پابر خاشاک نهاده بگذشت اعدائی که در کین بود
 متعجب ماندند امیر بلا زمان رکاب و میوده راه را از خاشاک پاک کنید که پیغمبر خدایم آید چون
 خاشاک بر گرفتند چاهی عیسوی ظاهر شد آنحضرت از دلدل پرسید این چاه را که گفت اول
 کسی نشان که با تفاق هم این کار کرده اند حضار عرض کردند که این قضیه را با آنسر در معلوم کن
 امیر فرمود حق سبحانه و تعالی او را وحی فرموده و آنسر در نیز با اصحاب رکاب خود گفت جبرئیل را خبر
 داده از کید ارباب تفاق که در مدینه با علی بن ابی طالب داشتند و الله تعالی او را محفوظ و منصور است

مخالفان باورند اشتبیه کشید که خبر فوت علی رسیده و از مانعان میکند درین اثنا امیر
 جمعی از اصحاب بگذشت رسول آمده صورت واقعه بعضی مقدس نبوی رسانیده آن ملعونان حمل
 بر سر نموده گفتند محمد و علی در سر حواری نام دارند پس آن سرور متوجه مدینه شده او آخر شب
 نواحی عقبه رسید سلمان ناقه میراند و حذیفه بن الیمان زمام میکشید و عمار با سر سپین بسیار
 میرفت و چهارده نفر از آن طایفه ضال که بالای عقبه بودند بهای پراشنگ بعلطابیندند
 تا قوا اصلا زمیذند آن سرور بجد بعه اشاره کرد که بر بالای عقبه رفته عصار شتران ایشان زمین
 و بروایتی بعمار یا سر فرمود که بعد از زدن عصار شتران منافقان را بر زمین انداختند چنانکه
 اعضای ایشان مجروح شد و تا در قید حیات بودند زخم ایشان به نشد تا خلق بدانند که کلا
 کید عقبه است **منقبه** هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان قاتل الکوفه و **الذبی**
 ابی بکر صدیق رضی الله عنه ام فرده نام حورتی بود عابده و صالحه و معتقده اهل بیت بود
 او را یکی از اغنیاء از باب انفاق مناظره و مباحثه روی داد چون فضایل مع مناقب **ذو القوا**
 و توفیق اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسیار گفت آن منافق تهمت بست چنان
 بر او نهاده چند اش زده که هلاک شد شوهرش بعد از سخاوت و استعانه مدفن ساخته بمسرت
 فیوض نازل امیر المؤمنین کرم الله وجهه آمد امیر آرزو بودی فری تشریف فرموده بود و گذشت
 روان کردید و رانمای راه مراجعت ملازمت نموده بعد از کریه و زاری و اکاج چهار صورت
 واقعه بعضی رسانید امیر المؤمنین بر سر قرش رفته دو رکعت نماز گذارده گفت اللهم یا حی
 النفوس بعد الموت و یا منشی العظام الریشات بعد الفوت اخی لنا ام و **ذو القوا**
 و اجعلها عبرة لاین عصاک **عیسی** ای زنده کننده کان نفس ما بعد از مردن

دای بر انگیزنده استخوانهای از هم ریخته زنده گردان ام قروه را برای ما و بگردان او راغبیه از
 برای انگس که عاصی شده است ترا بعد از آن نگاه بقبروی کرد شکافی در قبرش دید که مرغی و اینگاه
 در منقار گرفته اندرون میرفت و پرون می آمد و اشاره بسوی امیر میکرد ناگاه کور شکافه ام
 قروه چادری از سندس بر گرفته پرون آمده بر امیر المؤمنین سلام کرده گفت ای مولای مومنان
 میخواهند نور ولایت ترا منافقان بی ایمان اخفا کنند اما نتوانند کما قال الله تعالی **يَلْمِزُونَ**
أَنْ يَطْفُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بعد از آن ام قروه
 چندان زندگانی کرد که از وی فرزندان متولد شدند و حکم السعید من سعید فی بطن
 اقد و در دشت خونخوار کرد بلا زمت امام الثقلین امیر المؤمنین حسین صلوات الله علیه
 شهادت فایز کردید **منقبت** در کفایت المؤمنین که ترجمه خراج الجواکیت از سلمان
 فارسی رضی الله عنه منقول است که چون قضیه ام قروه را برض مقدس امیر رسانیدم زبر
 آمد دیدم بر اطراف قبر چهار مرغ سفید که منقار ایشان سسرخ بود و هر کدام یکدانه انار یا قوت
 مانند در منقار داشتند و در قبرش میرفتند و می آمدند چون شاه ولایت را دیدند بالوهای خود
 باز کرده با تفاق آواز برداشته سخن چند عرض کردند که ما نفهیدیم امیر فرمود لا فعلق کذا
 یعنی چنان کنم انشا الله تعالی و برابر قولم قروه ایستاده دست بد عابر زده است و گفت با محی
 تا آخر بعد از فراغ دعا با تفاق آواز داد که یا امیر المؤمنین با آنچه خاطر مبارکت خواهد آمد کن پس بفر
 ام قروه اشارت کفر مشق کردیده ام قروه بلهاس مذکور پرون آمد **منقبت** بهم در کتاب
 امیر المؤمنین از شیخ عبدالواحد بن زید حدیث سوره برودیت که گفت وقتی بچ رفتم بودم در اثنای
 طواف بیت الحرام دو دختر دیدم که طواف میکردند و یکی با دیگر بر طبق مدعای خود سوگند میخورد

که بحق المستحب الموصیبه الحاکم التوبه بالسویه والعاقل فی القصیه وبعقل فاطمه الزکیه الرضویه یعنی
 قسم کجی که برگزیده شد جنبه وصیت و حاکم بر استی سوت و عادل در حکم قصیده و حجت فاطمه زکیه
 رضیه من از آنها سؤال کردم که این منعت و ممدوح کبیت گفتند امیر مؤمنان و پیشوا مقتدیان
 تقسیم کننده دوزخ و بهشت سرور غالب علی بن ابی طالب کفتم او را می شناسید گفتند چون
 شناسیم که پدر ما در حب صفین بر کاب سعادت انتساب او شهاوت یافته و بعد از فوتش
 خانه آمده با در ما فرمود چسکونه میگذرانی گفت بخیر میگذرد با امیر المؤمنین و ما هر دو خواهر
 شایسته از خانه بیرون فرستیم و چشم بهت خواهر کوچک از تشویش جدی نابینا شده بود چون
 نظر فیض اثرش بر ما افتاد آه دردناک کشیده این بیت بزبان مخربان راند **عمره سیم**
قدمات والدیم من کان یفعلهم فی التلبیان و فی الاشفار و الخضر و بعد از آن دست مبارک
چشمش کشید و ساعت پیمانش چنانکه رشته در سوفا ریزون میکشید **منقبت هم**
 در کتاب مذکور مطور است که در باب سیر و اصحاب خبر جمهم الدجین آورده اند که چون ملک شکر
 طغر اثر امیر المؤمنین در صفین بطول انجامید مردم از بسیاری جوع و کمی آب و علیق دو آب
 بر پهل شکایت گفتند یا امیر المؤمنین با قوت بگردزه و جنبه مراب علیق کشیده مانده بنا بر این
 اضطراب رو نموده روز دیگر بعد از نماز صبح آن آفتاب اوج ولایت برطل بلند برآمده دست
 نیاز بدرگاه کریم کار ساز بر داشته حبه تسبیح قوت و توفیر مصالح و مایحتاج دو آب انقوم با
 از رب الارباب سالت کرده مراجعت نمود هنوز بنزل فیوض نازل رسیده بود که قافل از رب
 رسیده آنچه ما بحتاج از قسم گوشت وارد و خرما و جامه های دوخته در رسانید همچنان علف در آب
 پیشش آنها از جل و غیره آماده کردید بعد از آنکه اصحاب تمامی از اسباب سفر از قسم ماکولات و طبعی